



واکاوی کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق نظام حقوقی ایران با تأکید بر چالش‌های ساختاری، مهارتی و

نهادی (مطالعه موردی: دیدگاه قضات و کنشگران قضایی)

حامد محمدی^۱

رقیه انصاری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۴/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۱۲

چکیده

پژوهش حاضر با رویکرد جامعه‌شناسی حقوقی - خانواده به بررسی کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق در نظام حقوقی ایران و تحلیل چالش‌های ساختاری، حرفه‌ای و نهادی آن می‌پردازد. این مطالعه با روش کیفی و بهره‌گیری از مصاحبه‌های عمیق با ۱۵ قاضی و کنشگر قضایی و تحلیل محتوای کیفی در قالب کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که نهاد داوری در بستر دادرسی خانواده با نوعی «فاصله کارکردی» میان اهداف هنجاری قانون و واقعیت عملی مواجه است و به تدریج از یک سازوکار حل و فصل اختلافات به یک مرحله تشریفاتی در فرآیند دادرسی تبدیل شده است. در این میان، هشت مقوله اصلی شامل تشریفاتی شدن داوری، ضعف حرفه‌ای سازی داوران، ابهام نقش حقوقی داور، ضعف اثرگذاری نهادی گزارش‌ها، فقدان نظام نظارت و ارزیابی، کاهش بی‌طرفی داوران، رقابت نهادی با مراکز مشاوره خانواده و کاهش مشروعیت اجتماعی داوری شناسایی شد. مقوله هسته پژوهش «کاهش کارآمدی نهادی داوری در دعاوی طلاق» است که بیانگر تضعیف ظرفیت این نهاد در ایفای نقش میانجی‌گرانه در مدیریت تعارضات خانوادگی است. از منظر جامعه‌شناسی حقوق، این وضعیت نشان‌دهنده شکاف میان «قانون در کتاب‌ها» و «قانون در عمل» است و از منظر جامعه‌شناسی خانواده، بیانگر تضعیف سرمایه اعتماد و ناکارآمدی سازوکارهای رسمی در مدیریت تعارضات زنانشویی است. در مجموع، ناکارآمدی داوری نه صرفاً ناشی از عوامل فردی، بلکه محصول کنش ساختارهای حقوقی، ضعف حرفه‌ای و ناکارآمدی نهادی است. پژوهش بر ضرورت بازطراحی نهادی داوری در چارچوبی میان‌رشته‌ای و تقویت پیوند آن با منطق واقعی خانواده و نظام دادرسی تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: نهاد داوری، جامعه‌شناسی حقوق، جامعه‌شناسی خانواده، کارآمدی نهادی، حقوق خانواده.

^۱ عضو هیئت علمی گروه مطالعات زن و خانواده دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

نویسنده مسئول H.Mohammadi@urd.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری حقوق زن و خانواده دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

مقدمه و بیان مساله

خانواده به عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، نقش اساسی در حفظ نظم و ثبات جامعه ایفا می‌کند و از این‌رو حمایت از آن همواره یکی از اهداف سیاست‌گذاری حقوقی و قضایی در ایران بوده است. در همین راستا، قانون‌گذار با الهام از مبانی فقهی و آموزه‌های اسلامی، نهاد داوری را به عنوان یکی از سازوکارهای حل و فصل اختلافات خانوادگی پیش‌بینی کرده است. مستند شرعی این نهاد، آیه ۳۵ سوره نساء است که در صورت بروز اختلاف میان زوجین، انتخاب داورانی از خانواده زن و مرد را برای ایجاد صلح و سازش توصیه می‌کند. این رویکرد در ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نیز انعکاس یافته و دادگاه را مکلف کرده است در دعاوی طلاق، موضوع را به داوری ارجاع دهد تا امکان اصلاح روابط زوجین مورد بررسی قرار گیرد (قانون حمایت خانواده، ۱۳۹۱).

فلسفه وجودی داوری در دعاوی طلاق، کاهش تعارضات خانوادگی، جلوگیری از فروپاشی خانواده و ایجاد زمینه سازش میان زوجین است. با این حال، بررسی عملکرد عملی این نهاد نشان می‌دهد که میان اهداف تقنینی و واقعیت اجرایی آن فاصله قابل توجهی وجود دارد. نتایج برخی پژوهش‌ها حاکی از آن است که در بسیاری از پرونده‌های طلاق، داوری بیش از آنکه به عنوان یک فرآیند تخصصی حل اختلاف عمل کند، به یک مرحله تشریفاتی در فرآیند رسیدگی قضایی تبدیل شده است و گزارش‌های داوران غالباً تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌نهایی دادگاه ندارند (امیرحسینی، ۱۳۹۲: ۳۵؛ فرخنده‌یکتا، ۱۳۹۳: ۸۷).

یکی از مهم‌ترین چالش‌های موجود، نحوه انتخاب داوران و فقدان تخصص حرفه‌ای آنان است. مطابق مقررات موجود، داوران عمدتاً از میان بستگان یا افراد مورد اعتماد زوجین انتخاب می‌شوند؛ در حالی که حل اختلافات خانوادگی نیازمند دانش و مهارت‌های تخصصی در حوزه‌های روان‌شناسی خانواده، مشاوره، مددکاری اجتماعی و میانجی‌گری است. در نتیجه، بسیاری از داوران فاقد توانایی لازم برای شناسایی ریشه‌های اختلاف و ارائه راهکارهای مؤثر برای سازش هستند که این امر کارآمدی نهاد داوری را کاهش می‌دهد (هدایت‌نیا، ۱۳۹۸: ۱۲؛ اسدی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۰۶).



علاوه بر این، مطالعات انجام شده در حوزه حقوق خانواده نشان می‌دهد که نبود سازوکارهای نظارتی مؤثر بر عملکرد داوران، فقدان نظام ارزیابی صلاحیت حرفه‌ای، ابهام در حدود اختیارات داوران و همچنین نبود نظام جبران خدمات مناسب، از جمله عوامل مؤثر بر کاهش اثربخشی این نهاد است (حبیبی درگاه و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۸؛ شجاعی و موسوی، ۱۴۰۲: ۹۴). این چالش‌ها سبب شده‌اند که فرآیند داوری در بسیاری از موارد نتواند نقش واقعی خود را در مدیریت اختلافات خانوادگی ایفا کند.

از سوی دیگر، با تصویب قانون حمایت خانواده و توسعه مراکز مشاوره خانواده، بخشی از وظایف سنتی داوری به نهادهای تخصصی ترواگذار شده است. این تحول اگرچه گامی مثبت در جهت تخصصی‌سازی رسیدگی به دعاوی خانوادگی محسوب می‌شود، اما پرسش‌هایی را درباره جایگاه کنونی داوری و میزان ضرورت استمرار ساختار فعلی آن مطرح کرده است (امامی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۷۲).

بنابراین، با وجود پیش‌بینی نهاد داوری در نظام حقوقی ایران و تأکید قانون‌گذار بر نقش آن در تحکیم بنیان خانواده، شواهد موجود از تردید نسبت به کارآمدی عملی این نهاد حکایت دارد. از این‌رو، بررسی میزان اثربخشی داوری در دعاوی طلاق، شناسایی چالش‌های ساختاری، مهارتی و نظارتی آن و ارائه راهکارهای اصلاحی با بهره‌گیری از دیدگاه قضات و کنشگران قضایی، ضرورتی علمی و کاربردی محسوب می‌شود. پژوهش حاضر درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که نهاد داوری در دعاوی طلاق تا چه اندازه توانسته است اهداف مورد نظر قانون‌گذار را محقق سازد و چه اصلاحاتی می‌تواند موجب ارتقای کارآمدی آن گردد.

اهداف پژوهش

هدف اصلی

- بررسی کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق در نظام حقوقی ایران از منظر قضات و کنشگران قضایی.

اهداف فرعی

۱. شناسایی چالش‌های قانونی و ساختاری مؤثر بر عملکرد نهاد داورى در دعاوى طلاق.
۲. بررسی تأثیر تخصص و مهارت‌های داوران بر کیفیت فرآیند داورى و امکان تحقق سازش میان زوجین.
۳. ارزیابی میزان اثربخشی نهاد داورى در ایجاد صلح و سازش و پیشگیری از فروپاشی خانواده.
۴. تحلیل نقش نظارت و سازوکارهای اجرایی موجود در ارتقای کیفیت عملکرد داوران.
۵. ارائه راهکارهای حقوقی و اجرایی برای افزایش کارآمدی نهاد داورى در دعاوى طلاق.

پیشینه پژوهش

مطالعه نهاد داورى در دعاوى طلاق، به‌ویژه پس از تصویب قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، مورد توجه پژوهشگران حقوق خانواده قرار گرفته است. با این حال، بخش عمده پژوهش‌های انجام‌شده بر ابعاد نظری، فقهی و قانونی این نهاد متمرکز بوده و کمتر به ارزیابی تجربی کارآمدی آن از منظر قضات و کنشگران قضایی پرداخته‌اند.

امیرحسینی (۱۳۹۲) در مقاله «آسیب‌شناسی داورى در طلاق در نظام حقوقی ایران و فقه امامیه با تأکید بر قانون حمایت خانواده» به بررسی ماهیت و کارکرد نهاد داورى در طلاق پرداخته است. وی با رویکردی فقهی-حقوقی، ضعف ضمانت اجرای قانونی و فاصله گرفتن داورى از اهداف اصلی خود را از مهم‌ترین عوامل کاهش کارآمدی این نهاد دانسته و پیشنهاد کرده است که قانون‌گذار برای اجرای مؤثر داورى، ضمانت اجرای قوی‌تری پیش‌بینی کند (امیرحسینی، ۱۳۹۲، صص. ۲۵-۴۴).

فرخنده‌یکتا (۱۳۹۳) در پایان‌نامه «نوآوری‌های قانون جدید حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در قواعد شکلی طلاق» به بررسی تحولات آیین دادرسی خانواده پس از تصویب قانون جدید پرداخته است. یافته‌های وی نشان می‌دهد که ایجاد مراکز مشاوره خانواده و تغییر برخی تشریفات رسیدگی به دعاوى طلاق از مهم‌ترین نوآوری‌های قانون بوده است؛ با این حال،



پژوهش مذکور به ارزیابی عملکرد عملی داوران و میزان موفقیت آنان در ایجاد سازش میان زوجین پرداخته است.

قریشی (۱۳۹۳) نیز در پایان نامه «نوآوری قانون حمایت خانواده در مورد آیین دادرسی دادگاه خانواده» ضمن بررسی ساختار جدید رسیدگی به دعاوی خانوادگی، نقش نهادهای حمایتی از جمله داوری و مشاوره را در فرآیند رسیدگی مورد توجه قرار داده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که قانون حمایت خانواده تلاش کرده است از رویکرد صرفاً قضایی فاصله گرفته و سازوکارهای غیرقضایی حل اختلاف را تقویت کند؛ اما درباره میزان اثربخشی این سازوکارها در عمل، تحلیل مستقلی ارائه نشده است.

حبیبی درگاه، شعبانی، اسلامی پناه و خالقیان (۱۴۰۳) در مقاله «نقش نهاد داوری در توسعه قضایی با نگاهی به اسناد بالادستی» به جایگاه داوری در سیاست‌های کلان قضایی کشور پرداخته‌اند. نتایج پژوهش آنان نشان می‌دهد که توسعه نهادهای جایگزین حل اختلاف، از جمله داوری، یکی از راهبردهای اسناد بالادستی نظام قضایی است؛ اما تحقق این هدف مستلزم اصلاح ساختارهای قانونی، تقویت نظارت و ارتقای تخصص داوران است. این پژوهش اگرچه به اهمیت داوری اشاره می‌کند، اما به‌طور خاص بر داوری در دعاوی طلاق تمرکز ندارد.

همچنین پژوهش‌های مرتبط با قانون حمایت خانواده نشان داده‌اند که ارجاع دعاوی خانوادگی به مشاوره و داوری از مهم‌ترین ابزارهای پیشگیری از فروپاشی خانواده محسوب می‌شود، اما برخی از مقررات این قانون، از جمله نحوه ارجاع به داوری و رابطه آن با مراکز مشاوره خانواده، همچنان با ابهام‌ها و چالش‌های اجرایی مواجه است.

بررسی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که اغلب پژوهش‌های انجام‌شده به تحلیل فقهی، حقوقی یا تقنینی نهاد داوری پرداخته‌اند و کمتر پژوهشی با رویکرد تجربی، دیدگاه قضات، وکلا، داوران و سایر کنشگران قضایی را درباره کارآمدی واقعی این نهاد مورد مطالعه قرار داده است. از سوی دیگر، موضوعاتی نظیر تشریفات شدن فرآیند داوری، میزان تأثیر تخصص داوران بر ایجاد سازش، نقش نظارت بر عملکرد داوران و تأثیر این عوامل بر کارآمدی نهاد داوری، هنوز به‌صورت جامع بررسی نشده‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر دیدگاه قضات و کنشگران

قضایی، این خلأ پژوهشی را پوشش داده و تصویری واقع‌بینانه از کارکرد نهاد داوری در دعاوی طلاق در نظام حقوقی ایران ارائه کند.

مبانی نظری پژوهش

نظریه حل‌وفصل جایگزین اختلافات^۱ : در دهه‌های اخیر، نظام‌های حقوقی جهان به دلیل افزایش حجم دعاوی و محدودیت‌های دادرسی سنتی، به توسعه سازوکارهای جایگزین حل اختلاف روی آورده‌اند. براساس نظریه حل‌وفصل جایگزین اختلافات (ADR)، بسیاری از منازعات، به‌ویژه اختلافات خانوادگی، از طریق روش‌هایی مانند میانجی‌گری، داوری و سازش با هزینه کمتر، سرعت بیشتر و رضایت بالاتر طرفین قابل مدیریت هستند. (Menkel-Meadow, 2017)

مطابق این نظریه، موفقیت نهادهای جایگزین حل اختلاف به عواملی همچون تخصص اشخاص مداخله‌گر، بی‌طرفی، اعتماد طرفین، انعطاف‌پذیری فرآیند و وجود ضمانت اجراهای مناسب وابسته است. هرگاه این مؤلفه‌ها تضعیف شوند، نهاد مزبور به یک تشریفات اداری تبدیل شده و کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. (Nolan-Haley, 2020) با توجه به اینکه نهاد داوری در دعاوی طلاق در حقوق ایران با هدف کاهش تعارضات و جلوگیری از فروپاشی خانواده طراحی شده است، نظریه ADR چارچوب مناسبی برای ارزیابی میزان تحقق اهداف آن فراهم می‌کند.

نظریه عدالت ترمیمی^۲ : عدالت ترمیمی بر بازسازی روابط آسیب‌دیده و ترمیم پیامدهای ناشی از تعارض تأکید دارد. برخلاف الگوی سنتی دادرسی که بر صدور حکم و تعیین حق و تکلیف متمرکز است، عدالت ترمیمی برگفت‌وگو، مشارکت فعال طرفین و حل ریشه‌ای تعارضات تمرکز دارد. (Braithwaite, 2002)

در اختلافات خانوادگی، هدف اصلی صرفاً تعیین برنده و بازنده نیست، بلکه کاهش تنش، بازسازی ارتباطات و حفظ منافع اعضای خانواده، به‌ویژه فرزندان، اهمیت دارد. از این منظر،

1 . Alternative Dispute Resolution Theory

2 . Restorative Justice Theory



داوری در طلاق زمانی کارآمد تلقی می‌شود که بتواند فرآیند گفت‌وگو و سازش را تسهیل کند و نه آنکه صرفاً به تنظیم گزارشی برای دادگاه محدود شود.

بنابراین، عدالت ترمیمی معیار مناسبی برای سنجش میزان موفقیت داوری در تحقق اهداف صلح‌جویانه و خانواده‌محور قانون حمایت خانواده محسوب می‌شود.

نظریه دادرسی درمانگر^۱: نظریه دادرسی درمانگر که نخستین بار توسط وکسلر و وینیک مطرح شد، حقوق و نهادهای قضایی را از منظر آثار روانی و اجتماعی آنها ارزیابی می‌کند. بر اساس این نظریه، قوانین و فرآیندهای قضایی باید تا حد امکان آثار مثبت روانی و اجتماعی داشته باشند و از تشدید آسیب‌های فردی و خانوادگی جلوگیری کنند. (Wexler, 2015)

در دعاوی خانوادگی، به‌ویژه طلاق، مداخلات حقوقی زمانی مؤثر تلقی می‌شوند که بتوانند از تشدید تعارضات جلوگیری کرده و زمینه گفت‌وگو و حل مسالمت‌آمیز اختلافات را فراهم سازند. از این دیدگاه، استفاده از داوران فاقد مهارت‌های ارتباطی، نبود آموزش تخصصی و فقدان نظارت حرفه‌ای می‌تواند کارکرد درمانگرانه نهاد داوری را تضعیف کند.

بنابراین، دادرسی درمانگر چارچوبی مناسب برای تحلیل رابطه میان تخصص داوران، کیفیت فرآیند داوری و میزان موفقیت آن در کاهش تعارضات خانوادگی فراهم می‌آورد.

چارچوب مفهومی پژوهش

پژوهش حاضر بر این فرض بنیادین استوار است که کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق پدیده‌ای چندبعدی است که تحت تأثیر تعامل عوامل حقوقی، حرفه‌ای و نهادی قرار دارد. این رویکرد از ادبیات نظری حل و فصل جایگزین اختلافات، عدالت ترمیمی، دادرسی درمانگر و مطالعات جامعه‌شناسی حقوق درباره شکاف میان «قانون در کتاب‌ها» و «قانون در عمل» الهام می‌گیرد. (Menkel-Meadow et al., 2020; Cotterrell, 2017).

در ادبیات حل و فصل جایگزین اختلافات، نهادهایی نظیر داوری و میانجی‌گری زمانی اثربخش تلقی می‌شوند که از سه مؤلفه اساسی برخوردار باشند: نخست، وجود قواعد حقوقی

1. Therapeutic Jurisprudence

روشن و منسجم؛ دوم، حضور کنشگران متخصص و دارای صلاحیت حرفه‌ای؛ و سوم، وجود سازوکارهای نظارت و تضمین کیفیت عملکرد (Menkel-Meadow et al., 2020). در غیاب این مؤلفه‌ها، سازوکارهای جایگزین حل اختلاف به تدریج از کارکرد اصلی خود فاصله گرفته و به تشریفات اداری یا حقوقی تبدیل می‌شوند.

از سوی دیگر، نظریه عدالت ترمیمی برای این نکته تأکید می‌کند که حل تعارضات خانوادگی نباید صرفاً بر تعیین حق و تکلیف حقوقی متمرکز باشد، بلکه باید به ترمیم روابط آسیب دیده، بازسازی گفت‌وگو و کاهش تنش‌های اجتماعی درون خانواده نیز بینجامد (Braithwaite, 2002). بر این اساس، کارآمدی داوری صرفاً با ارجاع پرونده به داور یا تنظیم گزارش سنجیده نمی‌شود، بلکه میزان موفقیت آن در تسهیل ارتباط میان زوجین، کاهش تعارض و افزایش امکان توافق، معیار اصلی ارزیابی محسوب می‌شود.

همچنین، نظریه دادرسی درمانگر بر آثار روانی و اجتماعی فرآیندهای حقوقی تأکید دارد. بر اساس این رویکرد، نهادهای حقوقی زمانی واجد کارکرد مثبت هستند که بتوانند از تشدید آسیب‌های فردی و خانوادگی جلوگیری کرده و زمینه کاهش تعارضات را فراهم آورند (Wexler, 2015). در دعاوی خانوادگی، این امر مستلزم آن است که داوران علاوه بر دانش حقوقی، از مهارت‌های میانجی‌گری، ارتباط مؤثر و شناخت پویایی‌های روابط خانوادگی نیز برخوردار باشند.

در سطح کلان‌تر، جامعه‌شناسی حقوق نشان می‌دهد که اثربخشی نهادهای حقوقی صرفاً تابع متن قانون نیست، بلکه به نحوه نهادینه‌شدن آنها در میدان عمل بستگی دارد. مطالعات کلاسیک و معاصر این حوزه بر وجود فاصله میان اهداف هنجاری قانون و شیوه اجرای آن در عمل تأکید کرده‌اند (Pound, 1910; Cotterrell, 2017). از این منظر، کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق را می‌توان حاصل تعامل میان ساختارهای حقوقی، ظرفیت‌های حرفه‌ای و ترتیبات نهادی حاکم بر نظام دادرسی خانواده دانست.

بر این اساس، چارچوب مفهومی پژوهش حاضر سه دسته عامل اصلی را به عنوان ابعاد تبیین‌کننده کارآمدی نهاد داوری در نظر می‌گیرد:



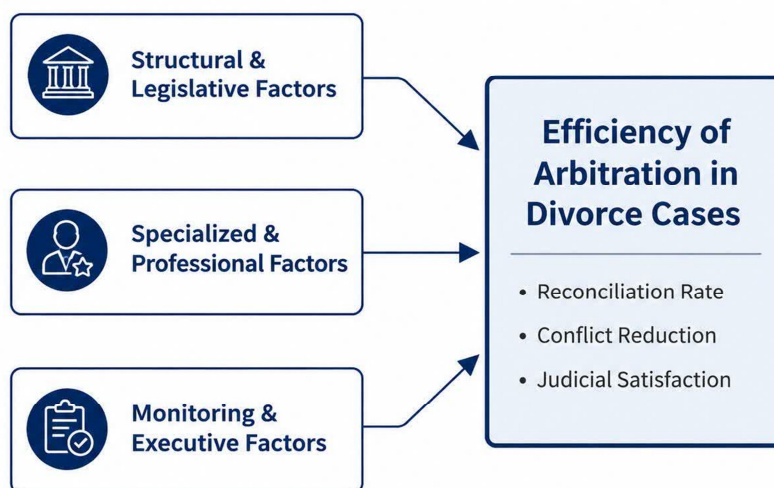
الف) عوامل ساختاری-حقوقی: شامل شفافیت مقررات، نحوه تعیین و انتخاب داوران، حدود اختیارات و مسئولیت‌های آنان، جایگاه گزارش داوری در فرآیند تصمیم‌گیری قضایی و میزان انسجام مقررات حاکم بر داوری. ادبیات ADR نشان می‌دهد که شفافیت قواعد و وضوح نقش‌ها، از پیش شرط‌های موفقیت سازوکارهای حل اختلاف است. (Menkel-Meadow et al., 2020).

ب) عوامل حرفه‌ای-تخصصی: شامل سطح دانش حقوقی، مهارت‌های میانجی‌گری، توانایی مدیریت تعارض، آشنایی با روان‌شناسی خانواده، تجربه عملی و آموزش‌های تخصصی داوران. مطابق رویکرد دادرسی درمانگر، کیفیت مداخله حرفه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش تنش و افزایش احتمال سازش دارد. (Wexler, 2015).

ج) عوامل نهادی-اجرایی: شامل نظام نظارت و ارزیابی عملکرد، پاسخگویی حرفه‌ای، سازوکارهای کنترل کیفیت، حمایت‌های سازمانی و ارتباط نهادی میان داوری و سایر نهادهای حل اختلاف خانوادگی. مطالعات نهادی نشان می‌دهد که وجود نظام ارزیابی و بازخورد مستمر، شرط اساسی یادگیری نهادی و ارتقای کیفیت عملکرد است. (Braithwaite, 2002; Cotterrell, 2017).

بر مبنای این چارچوب، کارآمدی نهاد داوری از طریق شاخص‌هایی نظیر میزان موفقیت در ایجاد سازش میان زوجین، کاهش تعارضات خانوادگی، میزان اثرگذاری گزارش‌های داوری در فرآیند تصمیم‌گیری قضایی، کاهش جنبه تشریفاتی داوری و تحقق اهداف حمایتی قانون حمایت خانواده مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در نتیجه، مدل مفهومی پژوهش بر این فرض استوار است که هرچه کیفیت ساختار حقوقی، سطح حرفه‌ای‌سازی داوران و انسجام سازوکارهای نهادی افزایش یابد، احتمال تحقق اهداف داوری و ایفای نقش مؤثر آن در مدیریت تعارضات خانوادگی نیز بیشتر خواهد شد.

شکل ۱- مدل مفهومی پژوهش



روش انجام پژوهش

این پژوهش از نظر ماهیت، کیفی و از نظر هدف، کاربردی است و با رویکرد تحلیل محتوای کیفی انجام شده است. هدف پژوهش، شناسایی و تبیین ادراکات، تجربیات و دیدگاه‌های قضات نسبت به موضوع مورد بررسی بوده است. جامعه آماری شامل قضات دارای سابقه قضایی مرتبط با موضوع پژوهش بود. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و با استفاده از روش گلوله‌برفی انجام شد تا افرادی انتخاب شوند که بیشترین تجربه و آگاهی را نسبت به موضوع داشته باشند. فرآیند انتخاب مشارکت‌کنندگان تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت و در نهایت ۱۵ مصاحبه عمیق با قضات انجام شد؛ به گونه‌ای که در مصاحبه‌های پایانی داده جدیدی که منجر به شکل‌گیری مفهوم یا طبقه جدید شود، مشاهده نگردید.

داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق جمع‌آوری شد. برای این منظور، راهنمای مصاحبه براساس اهداف پژوهش و مرور ادبیات تدوین گردید و شامل محورهای اصلی مرتبط با تجربه حرفه‌ای قضات، چالش‌های موجود در فرآیندهای قضایی، عوامل مؤثر بر کیفیت تصمیم‌گیری و پیشنهاد‌های اصلاحی بود. با این حال، مصاحبه‌ها از انعطاف‌پذیری لازم



برخوردار بودند و ترتیب و عمق پرسش‌ها متناسب با جریان گفتگو تنظیم می‌شد. هر مصاحبه به طور میانگین بین ۳۰ تا ۶۰ دقیقه به طول انجامید و با رضایت آگاهانه مشارکت‌کنندگان، به صورت کامل ضبط و سپس کلمه به کلمه پیاده‌سازی شد.

تحلیل داده‌ها به روش تحلیل محتوای کیفی و با استفاده از رویکرد کدگذاری نظام‌مند انجام شد. در مرحله نخست، کدگذاری باز انجام گرفت و مفاهیم اولیه از متن مصاحبه‌ها استخراج شد. در مرحله دوم، کدگذاری محوری صورت گرفت و کدهای مشابه در قالب مقوله‌ها و زیرمقوله‌ها سازمان‌دهی شدند. در مرحله نهایی، کدگذاری انتخابی انجام شد و مضامین اصلی پژوهش شکل گرفت که بیانگر الگوهای معنایی مشترک در تجربه قضاات بود. این فرآیند به صورت رفت و برگشتی و مستمر میان داده‌ها و کدها انجام شد تا از دقت و انسجام مفهومی اطمینان حاصل شود.

اعتبار و اعتمادپذیری پژوهش بر اساس معیارهای معتبر در پژوهش‌های کیفی تضمین شد. به منظور افزایش اعتبارپذیری، از تکنیک بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان^۱ استفاده شد و بخشی از یافته‌ها در اختیار برخی از قضاات قرار گرفت تا صحت تفاسیر مورد تأیید قرار گیرد. همچنین برای تقویت قابلیت انتقال‌پذیری، توصیف غنی و دقیق از زمینه پژوهش و ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان ارائه شد. قابلیت تأییدپذیری از طریق ثبت دقیق مراحل جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و نگهداری مستندات پژوهش تضمین گردید. پایایی یا وابستگی پژوهش نیز از طریق مستندسازی کامل فرآیند کدگذاری و بازبینی مداوم مراحل تحلیل تقویت شد.

در تمامی مراحل پژوهش، ملاحظات اخلاقی رعایت گردید. پیش از انجام مصاحبه‌ها، رضایت آگاهانه از تمامی مشارکت‌کنندگان اخذ شد و به آنان اطمینان داده شد که اطلاعات آنان کاملاً محرمانه باقی مانده و هویت ایشان در هیچ مرحله‌ای از انتشار نتایج پژوهش افشا نخواهد شد.

1. Member Check

یافته های پژوهش

کدگذاری باز^۱

در مرحله کدگذاری باز، داده های حاصل از ۱۵ مصاحبه عمیق با قضات، با استفاده از تحلیل محتوای کیفی و رویکرد مقایسه مداوم، به واحدهای معنایی تفکیک و به مفاهیم اولیه تبدیل شد. در این مرحله، تمرکز بر شناسایی مفاهیم تکرارشونده، الگوهای معنایی مشترک و تجربه زیسته مشارکت کنندگان بود. در مجموع، ۱۶۸ کد اولیه استخراج شد که پس از پالایش، ادغام مفاهیم هم پوشان و حذف موارد تکراری، در قالب ۸ خوشه مفهومی اصلی سازمان دهی گردید. کدهای باز در این پژوهش به صورت «معنا-محور» استخراج شده اند و نه صرفاً واژه محور، به همین دلیل هر کد نماینده یک الگوی معنایی تکرارشونده در داده ها است.

جدول ۱. کدگذاری باز

کد باز استاندارد شده	گزاره های مصاحبه
تشریفاتی شدن کارکرد داوری	«داوری بیشتر یک تشریفات اداری است» (قاضی ۲) «در عمل داوری فقط برای تکمیل پرونده انجام می شود» (قاضی ۱) «داوری تأثیر واقعی در تصمیم دادگاه ندارد» (قاضی ۳) «ارجاع به داوری بیشتر برای رعایت قانون است تا حل اختلاف» (قاضی ۵)
فقدان نظام آموزش حرفه ای داوران	«داوران آموزش تخصصی ندارند» (قاضی ۵) «هیچ دوره مشخصی برای داوران وجود ندارد» (قاضی ۸) «انتخاب داور بدون آموزش انجام می شود» (قاضی ۶) «داوران مهارت حل اختلاف ندارند» (قاضی ۱۱)
ضعف اثرگذاری نهادی گزارش داوری	«گزارش داوری معمولاً تأثیری در رأی ندارد» (قاضی ۳) «بعضی گزارش ها اصلاً خوانده نمی شوند» (قاضی ۷) «دادگاه ها به نظر داور توجه جدی ندارند» (قاضی ۲) «قاضی بر اساس نظر مشاور تصمیم می گیرد نه داور» (قاضی ۹)
ابهام نقش و جایگاه حقوقی داور	«داور نمی داند دقیقاً چه وظیفه ای دارد» (قاضی ۷) «حدود اختیارات داور مشخص نیست» (قاضی ۱۰) «نقش داور در قانون شفاف تعریف

	نشده است» (قاضی ۵) «داور نمی‌داند باید سازش ایجاد کند یا فقط گزارش بدهد» (قاضی ۶)
فقدان نظام نظارت و ارزیابی عملکرد	«هیچ ارزیابی از عملکرد داور وجود ندارد» (قاضی ۹) «بعد از ارائه گزارش هیچ نظارتی انجام نمی‌شود» (قاضی ۱۲) «عملکرد داوران بررسی یا رتبه‌بندی نمی‌شود» (قاضی ۸) «هیچ سازوکاری برای کنترل کیفیت داوری وجود ندارد» (قاضی ۴)
غلبه روابط خانوادگی و کاهش بی‌طرفی داور	«بیشتر داوران از بستگان زوجین هستند» (قاضی ۶) «داور معمولاً از خانواده طرفین انتخاب می‌شود» (قاضی ۴) «این وابستگی باعث جانبداری می‌شود» (قاضی ۷) «بی‌طرفی داور به دلیل روابط خانوادگی زیر سؤال است» (قاضی ۱۰)
برتری نهادی مشاوره بر داوری	«مشاوره خانواده نقش مؤثرتری دارد» (قاضی ۱۱) «مشاوران تخصصی‌تر از داوران عمل می‌کنند» (قاضی ۶) «در عمل نظر مشاور بیشتر اثر دارد تا داور» (قاضی ۹) «دادگاه‌ها بیشتر به گزارش مرکز مشاوره استناد می‌کنند» (قاضی ۳)
کاهش مشروعیت و اعتماد به نهاد داوری	«زوجین معمولاً داوری را جدی نمی‌گیرند» (قاضی ۴) «طرفین از ابتدا امیدی به داوری ندارند» (قاضی ۲) «اعتماد به داوری پایین است» (قاضی ۸) «زوجین صرفاً برای طی روند قانونی وارد داوری می‌شوند» (قاضی ۷)

کدگذاری محوری^۱

در مرحله کدگذاری محوری، کدهای باز براساس شباهت معنایی، هم‌پوشانی مفهومی و روابط علی-تفسیری در قالب مقوله‌های اصلی و زیرمقوله‌ها سازمان‌دهی شدند. این مرحله با هدف ایجاد ارتباط بین مفاهیم و شکل‌دهی ساختار نظری اولیه انجام شد.

جدول ۲. کدگذاری محوری

مقوله اصلی	زیرمقوله‌ها ^۱	کدهای باز مرتبط	گزاره تحلیلی محوری
تشریفاتی شدن نهاد داوری	اجرای صوری فرآیند داوری عدم کارکرد حل و فصل اختلافانجام داوری صرفاً برای تکمیل تشریفات قانونی	تشریفاتی شدن کارکرد داوریارجاع شکلی به داوریبی‌اثر بودن داوری در تصمیم قضایی	داوری از یک سازوکار حل اختلاف به یک مرحله اداری الزامی و فاقد کارکرد عملی در حل تعارضات خانوادگی تبدیل شده است.
ضعف نظام حرفه‌ای سازی داوران	فقدان آموزش تخصصی نبود استانداردهای انتخاب داورضعف مهارت‌های میانجی‌گری و مذاکره	فقدان نظام آموزش حرفه‌ای داورانانتخاب داور بدون آموزش تخصصیضعف مهارت حل اختلاف	فرآیند داوری فاقد نظام حرفه‌ای آموزش و گزینش بوده و داوران عمدتاً بدون صلاحیت تخصصی وارد فرآیند حل اختلاف می‌شوند.
ضعف اثرگذاری نهادی داوری	بی‌اعتنایی قضات به گزارش داوریا ولولیت مراکز مشاوره خانوادعدم نقش مؤثر در تصمیم قضایی	ضعف اثرگذاری گزارش داوریبی‌توجهی دادگاه به نظر داوربرتری گزارش مشاوره بر داوری	گزارش‌های داوری در فرآیند تصمیم‌گیری قضایی نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته و در عمل تحت الشعاع نهادهای تخصصی تر قرار گرفته‌اند.
ابهام نهادی و حقوقی داور	عدم شفافیت وظایف داورابهام در حدود اختیاراتنبود تعریف	ابهام نقش و جایگاه حقوقی داورعدم شفافیت وظایف	فقدان چارچوب حقوقی روشن موجب سردرگمی داوران در خصوص



دقیق نقش حقوقی	داور عدم تعیین حدود اختیارات قانونی	نقش، حدود اختیارات و نحوه ایفای وظایف آنان شده است.
ضعف نظارت و حکمرانی نهادی	فقدان ارزیابی عملکرد داوران نبود نظام رتبه‌بندی سازوکار کنترل کیفیت	نبود نظام نظارتی و ارزیابی موجب استمرار ضعف عملکرد و فقدان پاسخگویی در نهاد داوری شده است.
کاهش بی‌طرفی داوران	وابستگی‌های خانوادگی تعارض منافع کاهش استقلال حرفه‌ای داور	انتخاب داور از میان بستگان زوجین موجب کاهش بی‌طرفی و افزایش تعارض منافع در فرآیند داوری شده است.
رقابت نهادی با مشاوره خانواده	برتری مشاوره بر داور یا ترگزذاری بیشتر مراکز مشاوره راجع قضایی به مشاوره خانواده	مراکز مشاوره خانواده در عمل جایگاه مؤثرتری نسبت به نهاد داوری در حل اختلافات خانوادگی یافته‌اند.
کاهش مشروعیت نهادی داوری	کاهش اعتماد زوجیننگاه صوری به فرآیند داوری به داوری	کاهش اعتماد عمومی و حرفه‌ای موجب تضعیف مشروعیت اجتماعی و کارکرد واقعی نهاد داوری شده است.

کدگذاری انتخابی^۱

در مرحله کدگذاری انتخابی، مقولات محوری در قالب یک مقوله هسته یکپارچه شدند. این مقوله هسته، بیانگر الگوی مرکزی حاکم بر داده‌ها و تبیین‌کننده وضعیت کلی پدیده مورد مطالعه است.

جدول ۳- کدگذاری انتخابی

مقوله هسته	مقوله‌های اصلی	تبیین تحلیلی	پیامدهای کلان
کاهش کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق	تشریفاتی شدن داوری	تبدیل داوری از ابزار حل اختلاف به الزام شکلی در فرآیند دادرسی	کاهش نقش واقعی داوری در حل تعارضات خانوادگی
	ضعف حرفه‌ای‌سازی داوران	فقدان آموزش و مهارت‌های تخصصی در میان داوران	ناتوانی در مدیریت تعارض و ایجاد سازش
	ضعف اثرگذاری نهادی	بی‌اعتنایی قضایی به گزارش داوری و غلبه مشاوره	تضعیف جایگاه نهادی داوری
	ابهام حقوقی داور	نبود چارچوب روشن قانونی برای نقش و وظایف داور	سردرگمی عملکردی و عدم انسجام اجرایی
	ضعف حکمرانی نهادی	فقدان نظارت، ارزیابی و پاسخگویی	استمرار ناکارآمدی ساختاری
	کاهش بی‌طرفی داوران	انتخاب داوران از میان بستگان و تعارض منافع	کاهش اعتماد و پذیرش اجتماعی
	رقابت نهادی با مشاوره	برتری عملی مراکز مشاوره خانواده	جایگزینی تدریجی داوری
	کاهش مشروعیت نهادی	بی‌اعتمادی و نگاه تشریفاتی به داوری	تضعیف کارکرد نهادی داوری

1. Selective Coding



بحث و تحلیل یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نهاد داوری در دعاوی طلاق در نظام حقوقی ایران با مجموعه‌ای از چالش‌های درهم‌تنیده مواجه است که در قالب یک «فرآیند تدریجی کاهش کارکردی» قابل تحلیل است. این وضعیت به معنای فقدان کامل کارکرد داوری نیست، بلکه بیانگر فاصله قابل توجه میان اهداف تقنینی و نحوه تحقق عملی آن در بستر دادرسی خانواده است. تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه با قضات، این وضعیت را در سه سطح ساختاری-حقوقی، حرفه‌ای-انسانی و نهادی-حکمرانی قابل تبیین نشان می‌دهد.

▪ سطح ساختاری-حقوقی: ابهام در تنظیم‌گری و حدود نقش‌ها؛ در سطح ساختاری، یافته‌ها حاکی از آن است که چارچوب حقوقی ناظر بر داوری در دعاوی طلاق از شفافیت و تفصیل کافی برخوردار نیست. ابهام در تبیین دقیق وظایف داور، حدود اختیارات و نیز جایگاه حقوقی گزارش داوری در فرآیند تصمیم‌گیری قضایی، موجب شکل‌گیری برداشت‌های متفاوت در میان کنشگران قضایی شده است. این وضعیت باعث شده است که نقش داوری در عمل تا حد زیادی وابسته به رویه‌های قضایی و نحوه ارزیابی قضات از هر پرونده باشد. در نتیجه، انسجام نهادی مورد انتظار در اجرای این سازوکار به طور کامل محقق نشده است.

▪ سطح حرفه‌ای-انسانی: محدودیت در تخصص و مهارت‌های مداخله‌ای؛ در سطح حرفه‌ای، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که یکی از چالش‌های مهم، محدودیت در سطح آموزش‌های تخصصی و مهارت‌های مداخله‌ای داوران است. اگرچه داوری در منطق تقنینی با هدف کمک به ایجاد سازش پیش‌بینی شده است، اما تحقق این هدف مستلزم برخورداری از مهارت‌هایی همچون میانجی‌گری، مدیریت تعارض و شناخت ابعاد روانی و اجتماعی اختلافات خانوادگی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در برخی موارد، فقدان آموزش‌های نظام‌مند در این حوزه‌ها می‌تواند بر کیفیت و عمق مداخله داوران اثرگذار باشد و دامنه اثرگذاری آن‌ها را به توصیه‌های کلی و غیرتخصصی محدود سازد.

▪ سطح نهادی-حکمرانی: چالش‌های نظارت و انسجام اجرایی؛ در سطح نهادی، یافته‌ها نشان می‌دهد که سازوکارهای موجود برای پایش و ارزیابی عملکرد داوران به صورت

نظام‌مند و یکپارچه توسعه نیافته است. در عین حال، این امر به معنای نبود کامل نظارت نیست، بلکه نشان دهنده نبود چارچوب منسجم و استاندارد برای ارزیابی کیفیت عملکرد، بازخورددهی و بهبود مستمر فرآیند داوری است. همچنین در برخی موارد، عدم ارتباط ساختارمند میان نهاد داوری و مراکز مشاوره خانواده موجب شده است که هم‌افزایی بالقوه میان این دو سازوکار به طور کامل محقق نشود. با این حال، این وضعیت در بسیاری از نظام‌های حل اختلاف نیز به عنوان یک مرحله گذار نهادی قابل مشاهده است.

■ جمع‌بندی تحلیلی: تبیین سطحی از فاصله کارکردی: در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که نهاد داوری در دعاوی طلاق در وضعیت کنونی با نوعی «فاصله کارکردی نسبی» نسبت به اهداف پیش‌بینی‌شده در قانون مواجه است. این فاصله بیشتر ناشی از هم‌زمانی سه دسته عامل شامل ابهام‌های حقوقی، محدودیت‌های حرفه‌ای و چالش‌های هماهنگی نهادی است. با این حال، شواهد پژوهش بیانگر آن است که این نهاد همچنان در ساختار حقوقی کشور دارای جایگاه رسمی و مورد استفاده است و در بسیاری از پرونده‌ها به عنوان یکی از مراحل دادرسی ایفای نقش می‌کند.

براین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که بهبود کارآمدی نهاد داوری بیش از آنکه مستلزم تغییرات بنیادین باشد، نیازمند تقویت تدریجی در حوزه‌هایی نظیر شفاف‌سازی مقررات، ارتقای آموزش‌های تخصصی و بهبود هماهنگی میان نهادهای مرتبط است. چنین اصلاحاتی می‌تواند به افزایش اثربخشی این نهاد در چارچوب موجود کمک کند و فاصله میان اهداف تقنینی و واقعیت اجرایی را کاهش دهد.

جمع‌بندی نهایی

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که نهاد داوری در دعاوی طلاق در نظام حقوقی ایران در وضعیت کنونی با نوعی «ناهم‌ترازی کارکردی» میان اهداف تقنینی و منطق عملی حاکم بر میدان دادرسی خانواده مواجه است. به بیان دقیق‌تر، اگرچه فلسفه تقنینی و فقهی پیش‌بینی داوری مبتنی بر تقویت سازوکارهای غیرقضایی حل اختلاف، کاهش تنش‌های



خانوادگی و کمک به حفظ انسجام خانواده است، اما شواهد حاصل از تحلیل مصاحبه‌های قضات و کنشگران قضایی نشان می‌دهد که تحقق این اهداف در سطح اجرا، به صورت نظام‌مند، پایدار و مؤثر قابل مشاهده نیست.

از منظر جامعه‌شناسی حقوقی، این وضعیت را می‌توان به مثابه نوعی فاصله میان «منطق هنجاری قانون» و «منطق عملیاتی دستگاه قضایی» تحلیل کرد؛ فاصله‌ای که در آن، داوری از یک سازوکار میانجی‌گری پیش‌بینی شده برای حل تعارض، به یک مرحله نسبتاً الزامی و رویه‌ای در فرایند رسیدگی به دعاوی طلاق تبدیل شده است. در این چارچوب، تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که دگرگونی کارکردی نهاد داوری در سه سطح به صورت هم‌زمان و درهم‌تنیده قابل شناسایی است.

در سطح ساختاری-حقوقی، بخشی از چالش‌ها ناظر بر ابهام در تنظیم نقش، حدود وظایف و معیارهای ارزیابی عملکرد داوران است. این ابهام موجب شده است که رویه‌های قضایی در مواجهه با گزارش‌های داوری یکسان نباشد و برداشت‌های متفاوتی از جایگاه و ارزش حقوقی آن شکل گیرد. در نتیجه، داوری در برخی شعب صرفاً به عنوان یک الزام شکلی تلقی می‌شود و در برخی دیگر، به صورت محدود و غیرمنسجم در فرآیند تصمیم‌گیری اثرگذار است.

در سطح حرفه‌ای-انسانی، یافته‌ها حاکی از آن است که داوری از پشتوانه کافی در زمینه مهارت‌های تخصصی میانجی‌گری و مدیریت تعارض برخوردار نیست. فقدان آموزش‌های نظام‌مند در حوزه‌های مرتبط با روان‌شناسی خانواده، ارتباطات بین‌فردی و حل اختلاف، موجب شده است که بخش قابل توجهی از مداخلات داوران به توصیه‌های کلی و غیرتحلیلی محدود شود. این امر ظرفیت داوری را در مواجهه با تعارضات پیچیده خانوادگی کاهش داده و امکان تبدیل آن به یک مداخله مؤثر را محدود کرده است.

در سطح نهادی-حکمرانی نیز، نبود سازوکارهای منسجم برای ارزیابی کیفیت عملکرد داوران، بازخوردگیری و اصلاح تدریجی رویه‌ها، باعث شده است که نظام داوری از منظر نهادی کمتر واجد ویژگی‌های یادگیرنده و بهبودپذیر باشد. در چنین شرایطی، استمرار برخی ضعف‌های عملکردی بیش از آنکه ناشی از رفتار فردی داوران باشد، بازتابی از خلأهای نهادی

در سطح سیاست گذاری و مدیریت نظام داوری است.

برآیند این سه سطح نشان می دهد که داوری در بخش قابل توجهی از پرونده ها، بیشتر در قالب یک «مرحله الزامی در زنجیره دادرسی خانواده» ایفای نقش می کند تا یک سازوکار فعال و مؤثر در حل و فصل اختلافات. با این حال، یافته های پژوهش دلالت بر نفی کارکرد داوری ندارند، بلکه نشان می دهند که این نهاد همچنان دارای ظرفیت های بالقوه برای ایفای نقش مکمل در مدیریت تعارضات خانوادگی است؛ ظرفیتی که بالفعل شدن آن منوط به بازنگری هم زمان در ابعاد حقوقی، حرفه ای و نهادی و حرکت به سمت یک الگوی میان رشته ای در تنظیم سیاست های داوری است.

دلالت های سیاستی

بر اساس یافته های پژوهش حاضر، ارتقای کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق مستلزم بازنگری در جایگاه این نهاد در «نظام اجتماعی خانواده» و نه صرفاً اصلاحات شکلی در سطح حقوقی است. از منظر جامعه شناسی خانواده، داوری زمانی می تواند نقش مؤثر ایفا کند که با منطق واقعی روابط خویشاوندی، الگوهای اعتماد در خانواده و شیوه های رایج مدیریت تعارض در جامعه ایرانی هم راستا باشد؛ در غیر این صورت، کارکرد آن به سطحی تشریفاتی و کم اثر تقلیل می یابد.

در این چارچوب، نخستین دلالت سیاستی، ضرورت بازتعریف نهادی داوری در نسبت با ساختار خانواده است. یافته ها نشان می دهد داوری در وضعیت فعلی در مرز میان منطق حقوقی رسمی و منطق رابطه محور خانواده قرار گرفته و همین وضعیت موجب ابهام کارکردی آن شده است. بنابراین، سیاست گذاری باید به سمت تعریف داوری به عنوان یک نهاد «میانجی گر اجتماعی-خانوادگی نیمه رسمی» حرکت کند؛ نهادی که نه صرفاً ابزار قضایی، بلکه بخشی از سازوکارهای اجتماعی مدیریت تعارض درون خانواده محسوب شود.

دوم، حرفه ای سازی داوری باید با درک ماهیت چندبعدی تعارضات خانوادگی انجام شود. یافته ها نشان می دهد که ضعف مهارت های ارتباطی و میانجی گری، نقش تعیین کننده ای در



کاهش اثربخشی داوری دارد. از منظر جامعه‌شناسی خانواده، تعارضات زناشویی صرفاً حقوقی نیستند، بلکه ریشه در الگوهای ارتباطی، ساختار قدرت در خانواده و زمینه‌های اجتماعی دارند. در نتیجه، ارتقای کارآمدی داوری مستلزم توسعه «سواد رابطه‌ای» در داوران از طریق آموزش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه‌های ارتباطات، روان‌شناسی خانواده و مدیریت تعارض است.

سوم، بازتعریف رابطه میان داوری و مراکز مشاوره خانواده ضروری است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در عمل، مشاوره خانواده در بسیاری از پرونده‌ها نقش مؤثرتری نسبت به داوری ایفا می‌کند. این وضعیت نشان‌دهنده شکل‌گیری نوعی هم‌پوشانی نهادی و رقابت کارکردی است. از منظر جامعه‌شناسی نهادی، سیاست مناسب نه حذف یکی به نفع دیگری، بلکه طراحی «تقسیم کار نهادی مکمل» است؛ به گونه‌ای که مشاوره خانواده متکفل مداخلات تخصصی روانی-اجتماعی باشد و داوری نقش تسهیل‌گر اجتماعی و تقویت‌کننده امکان سازش را ایفا کند.

چهارم، تقویت سرمایه اعتماد در فرآیند داوری از اهمیت اساسی برخوردار است. یافته‌ها حاکی از کاهش اعتماد زوجین به داوری و تلقی آن به عنوان یک مرحله شکلی در فرآیند دادرسی است. از منظر جامعه‌شناسی خانواده، اعتماد نهادی شرط بنیادین کارکرد سازوکارهای حل اختلاف است. بنابراین، سیاست‌گذاری باید بر افزایش شفافیت در انتخاب داور، کاهش تعارض منافع و ارتقای پیش‌بینی‌پذیری فرآیند داوری متمرکز شود.

پنجم، نهادمندسازی ارزیابی و یادگیری سازمانی در نظام داوری ضروری است. فقدان سازوکارهای بازخورد و ارزیابی موجب شده است که کیفیت عملکرد داوران به صورت پایدار ارتقا نیابد. در نتیجه، لازم است نظام داوری به سمت ایجاد چرخه ارزیابی، بازخورد و اصلاح مستمر حرکت کند تا امکان «یادگیری نهادی» و بهبود تدریجی کیفیت فراهم شود.

در مجموع، دلالت‌های سیاستی پژوهش نشان می‌دهد که بهبود کارآمدی نهاد داوری در دعاوی طلاق نیازمند گذار از اصلاحات جزئی و اداری به سمت بازطراحی نهادی مبتنی بر منطق جامعه‌شناسی خانواده است؛ بازطراحی‌ای که در آن داوری به عنوان بخشی از شبکه

گسترده‌تر مدیریت تعارضات خانوادگی، در تعامل مکمل با نهادهای مشاوره‌ای و با اتکا به سرمایه اعتماد اجتماعی عمل کند.



منابع و مآخذ

۱. اسدی، محمد؛ رضایی، علی و کریمی، سارا. (۱۴۰۱). «ارزیابی نقش داوری در حل و فصل دعاوی خانوادگی». *فصلنامه مطالعات حقوق خانواده*، ۱۸(۲)، ۹۹-۱۲۰.
۲. امامی، حسن؛ احمدی، مهدی و صادقی، زهرا. (۱۴۰۰). «تحولات نهادهای حمایتی خانواده در قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱». *پژوهش‌های حقوقی معاصر*، ۲۴(۱)، ۱۵۹-۱۸۰.
۳. امیرحسینی، امین. (۱۳۹۲). «آسیب‌شناسی داوری در طلاق در نظام حقوقی ایران و فقه امامیه با تأکید بر قانون حمایت خانواده». *پژوهش‌نامه فقه/اجتماعی*، سال ۱، شماره ۲، صص. ۴۴-۲۵.
۴. حبیبی درگاه، بهنام؛ شعبانی، پیام؛ اسلامی پناه، علی و خالقیان، جواد. (۱۴۰۳). «نقش نهاد داوری در توسعه قضایی با نگاهی به اسناد بالادستی». *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۱۱(۱)، ۶۶-۴۹.
۵. هدایت‌نیا، فرج‌الله. (۱۳۹۸). «داوری قراردادی در حقوق خانواده». *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، ۲۲(۸۶)، ۲۹-۷.
۶. شجاعی، محمد و موسوی، رضا. (۱۴۰۲). «چالش‌های نظارت بر نهاد داوری در حقوق ایران». *فصلنامه مطالعات حقوقی*، ۱۴(۳)، ۸۵-۱۰۲.
۷. فرخنده‌یکتا، مریم. (۱۳۹۳). *نوآوری‌های قانون جدید حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در قواعد شکلی طلاق*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه پیام نور.
۸. قریشی، میرعلی. (۱۳۹۳). *نوآوری قانون حمایت خانواده در مورد آیین دادرسی دادگاه خانواده*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه مازندران.
۹. قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

منابع انگلیسی

10. Braithwaite, J. (2002). *Restorative Justice and Responsive Regulation*. Oxford University Press.
11. Cotterrell, R. (2017). *Sociology of Law: An Introduction*.

Routledge.

12. Menkel-Meadow, C., Love, L., Schneider, A. K., & Sternlight, J. R. (2020). *Dispute Resolution: Beyond the Adversarial Model* (3rd ed.). Wolters Kluwer.

13. Menkel-Meadow, Carrie (2017). *Mediation, Arbitration, and Alternative Dispute Resolution*.

14. Nolan-Haley, Jacqueline M. (2020). *Alternative Dispute Resolution in a Nutshell*.

15. Pound, R. (1910). *Law in Books and Law in Action*. American Law Review, 44(1), 12–36.

16. Waldman, Ellen (2016). *Mediation Ethics: Cases and Commentaries*.

17. Wexler, D. B. (2015). *Getting Started with Therapeutic Jurisprudence*. Carolina Academic Press.

18. Wexler, David B. (2015). *Therapeutic Jurisprudence: Understanding the Law as a Therapeutic Agent*



In Search of an Indigenous Definition of “Sexual Health”

Ibrahim shafiee sarvestani¹

Abstract

The concept of sexual health emerged in the second half of the twentieth century as an integral component of public health and received particular attention in international documents, especially those of the World Health Organization. In recent years, this subject has also been highlighted by institutions, organizations, and health-care and counseling centers in Iran, and various measures have been taken to institutionalize this concept within the national health system—albeit without sufficient consideration of the differences in the foundations, concepts, and values related to sexual health in Western and Islamic discourses.

Given the necessity of clarifying the points of convergence and divergence between these two discourses in this field, and with the aim of formulating an indigenous and Islamically grounded definition of sexual health, this article employs a descriptive-analytical method to undertake a comparative examination of the foundations, concepts, and key components of the definition of sexual health in international documents and Islamic teachings. The findings of this study indicate that although the two perspectives share common ground in certain areas, they also exhibit significant disagreements in others. Consequently, policymaking and executive institutions in the field of national health must pay serious attention to these differences when implementing the programs and recommendations of international organizations regarding sexual health.

Keywords: Sexual health, international documents, Islamic teachings, comparative analysis, theoretical foundations



1. Assistant Professor and Director of the Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Islamic Sciences and Education, Quran and Hadith University, qom, Iran. Ibrahim.shafiee@gmail.com, orcid code: 0009-0009-2589-1691

في البحث عن تعريف محلي لل«الصحة الجنسية»

إبراهيم شفيعي سروسناني^۱

الملخص

برز مفهوم «الصحة الجنسية» في النصف الثاني من القرن العشرين كجزء لا يتجزأ من «الصحة العامة»، وحظي باهتمام خاص في الوثائق الدولية، لا سيما وثائق منظمة الصحة العالمية. وفي السنوات الأخيرة، أولت المؤسسات والمنظمات والمراكز الصحية والعلاجية والاستشارية في بلادنا اهتمامًا بهذا الموضوع، وأُخذت إجراءات مختلفة في مجال ترسيخ هذا المفهوم في منظومة الصحة والصحة العامة في البلاد؛ وإن كان ذلك دون مراعاة الاختلافات القائمة في الأسس والمفاهيم والقيم المرتبطة بالصحة الجنسية بين الخطاب الغربي والخطاب الإسلامي. ونظرًا لضرورة تبين نقاط الاشتراك والافتراق بين هذين الخطابين في هذا المجال، وبهدف الوصول إلى تعريف محلي يتوافق مع المعايير الإسلامية لل«الصحة الجنسية»، تناول هذا المقال بالدراسة الوصفية - التحليلية مقارنة تطبيقية للأسس والمفاهيم والمكونات الأساسية لتعريف الصحة الجنسية في الوثائق الدولية والتعاليم الإسلامية. وتُظهر نتائج هذه الدراسة أن هذين المنظورين، رغم اتفاقهما في بعض المجالات، يختلفان اختلافًا جوهريًا في مجالات أخرى؛ ومن هنا، يتعين على المؤسسات والهيئات السياسية والتنفيذية في ميدان الصحة والصحة العامة في البلاد، عند تنفيذ البرامج والتوصيات الصادرة عن المنظمات الدولية في مجال الصحة الجنسية، أن تأخذ هذه الاختلافات في الاعتبار بجدية.

الكلمات المفتاحية: الصحة الجنسية، الوثائق الدولية، التعاليم الإسلامية، المقارنة التطبيقية، الأسس النظرية

۱. ستاذ مساعد ورئيس قسم الفقه والقانون في كلية العلوم والمعارف الإسلامية بجامعة القرآن والحديث، قم،

إيران.

البريد الإلكتروني: 0009-0009-2589-1691 ORCID: Ibrahim.shafiee@gmail.com